

دوست عزیزم که هر روز با من در میان مردم دوست خانم ایران باقی می ماند و در پی هر روز  
 از این که نامه گرم و شور می نبرد بخش خودتانی را بر او فرستاده اند که حال تو را درم این از خانم بنگام رسید که نوشته ها محترم  
 « باز خوانی شو معاصر ایران » شو « سنگ » مراد در مجله سخن سال ۱۳۴۲ ما خواند و می خواند « زاله گفت ، الان  
 با وقت است که تا عمر افغان در لندن می گذرد ... آیا این شو شو دیگر می شود ... این پرسش مصادف  
 می شناسیم و آرایش را چاپ می کنیم ... با سید از آنان که گوش حاجی در جانم درد می گیرد . زیرا عصبه سالی در  
 هر کجای دنیا بیدم با شورم و وطن عزیزم را دوستم و دوستم بگذریم . از آن هم همین محترم که امروز به سراغ زاله رفته و آنهم  
 بعد از آنکه خانم و پدرش گران از همه حاضر که در آن شبستان زاله را یاد کرده اند با آفتاب درود می خوانم .  
 خب ، دوست عزیز ، شو می گم در بخش سلامت برای خانم کسین عبادی گفتیم و ازین خودت اندک به یاد  
 می آید و درم او را در کجا و چه روز تر باشد . سلام و درود مجدد بر او .  
 و اما از بهاری که می گذرد که در خودتانی نوشته بودید که تا غم انا ما در درم که توانم از بهاری که هستم .  
 من هم وضع بهتری ندارم ، اما باید تا آخر دم رزنده و سرزنده باشم و باران بگذرد .  
 بنابر این اگر باری دیره ای از دستم بر آید در رانی لازم داشته باشید ، لطفاً بنویسید تا انجام دهم . خدای دم  
 ما خواهد بود . اینم که آنچه در دنیا نوشته شد مثل درد دلی است که دو دوست نزدیک بود و در مقام  
 نوشته اند . خدای این شاید لازم بنویسند گفته می آید . اما قلم است و درم می خواند و درم می خواند  
 که می گوید باره از من کرد .

شوق بیان را برای دوستم خانم و از این که سگه بگفتی رای دوستداران دلا و اید  
 بسیار بگزارم . لطفاً رسید نامه را بخیر دیند و همواره بارور و شادمانند باشند .

باید دید که می آید  
 قلم بهستان  
 زاله

بغیر از این نامه را با کس نمی گویم و نمی دانم به دست تالی چه می آید